

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۰

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال نوزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080514.1401.19.73.15.5](https://doi.org/10.20080514.1401.19.73.15.5)

بررسی چندمؤلفه عرفانی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت مام احمدلطفی

نسرین روکش^۱

فرهاد کاکه‌رش^۲

مهری پاکزاد^۳

چکیده

مبانی عرفان و تصوف از مهم‌ترین درون‌مایه‌های فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی و کردی بوده و در آثار بزرگان ادب و عرفان به‌ویژه ادب عامیانه کردی بازتاب فراوانی داشته‌است. مام احمدلطفی، یکی از راویان این داستان به‌صورت فولکلوریک (ادبیات شفاهی) «بیت کردی» است که به تأثیر از داستان شیخ صنعان عطار روایت کرده‌است اما به‌لحاظ مردم‌شناسی و جامعه‌شناختی، تلفیقی بین عرفان عطار و اعتقادات عرفانی دوره و جغرافیای راوی در آن نمایان است و دیدگاه‌های متفاوت عرفانی را ارائه داده‌است. این مقاله با هدف مؤلفه‌های عرفانی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت مام احمدلطفی باروش پژوهشی، توصیفی - تحلیلی نگارش شده‌است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که داستان کردی شیخ صنعان هرچند در کلیات و مضمون و مفهوم آن مطابق با شیخ صنعان عطار است اما هم در قالب و فرم و هم در محتوا تفاوت‌هایی دارد که نشان از تأثیرات فرهنگی قوی و تحولات فرهنگ عرفانی در دوره‌های گوناگون است. تغییرات در شخصیت‌های مهم تأثیرگذار و حتی بعضی آداب عرفانی آشکار است.

واژگان کلیدی:

تصوف، عرفان، شیخ صنعان، ادب عامیانه کردی .

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.
نویسنده مسئول: farhad_kakarash@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.

۱- پیشگفتار

۱-۱- بیان مسأله

عرفان [و تصوف] در بسیاری از اقوام و ملل و مذاهب مختلف جهان و حتی مکاتب فلسفی شایع و رایج است و مکتبی تأثیرگذار در زبان و اندیشه، در تاریخ، فرهنگ و ادبیات اسلامی و ایرانی بوده است. «در زبان گویندگان پارسی، اصول و مبانی این تفکر فراگیر گاهی به احترام و زمانی به انسان و وقتی با اصلاح و دگرگونی یادشده است». (حائری، ۱۳۸۶: ۵) از طرف دیگر، حکایات و تمثیلات و قصه‌ها، عمری به درازای عمر انسان داشته، به‌ویژه داستان‌های عرفانی به‌علت هنری و عاطفی بودن، جذاب، زیبا، ارزشمند و قابل توجه بوده است. در استفاده از تمثیلات و حکایت‌ها، از یک طرف خواننده درگیر حوادث تلخ و شیرین داستان می‌شود و قدرت خیال و تخیل وی بیشتر برانگیخته می‌شود و ممکن است خود را با قهرمان داستان مقایسه کند و موافق یا مخالف اعمال او می‌گردد. یکی از عرفانی‌ترین و درعین حال جذاب‌ترین حکایات عرفانی و تأثیرگذار در ادب ملل اسلامی، داستان شیخ صنعان است.

ادبیات کردی مانند دیگر ملل اسلامی به‌ویژه ایرانی از تأثیر این حکایت روحانی و عرفانی بی‌نصیب نمانده و در ادبیات مکتوب و شفاهی خویش بهره فراوان داشته است. تاکنون درباره داستان شیخ صنعان، تحقیقات زیادی انجام شده است؛ در این پژوهش، نگارندگان در نظر دارند از میان مفاهیم، مضامین و تفکرات عرفانی در این داستان، به بررسی مؤلفه‌های عرفانی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت مام احمدلطفی بپردازند.

۱-۲- هدف تحقیق

هدف اصلی از این مکتوب، آشنایی با بخشی از ادب شفاهی کردی در حوزه عرفانی در تطبیق و تأثیر با ادب عرفانی فارسی به‌ویژه داستان شیخ صنعان و گستره اندیشه مکانی و زمانی این داستان بلند و پرمغز ادب عرفان فارسی است که با بررسی مؤلفه‌های عرفانی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت مام احمدلطفی، به انجام رسیده است.

۱-۳- روش تحقیق

روش پژوهشی در این مقاله، مطالعه کتابخانه‌ای می‌باشد، اما به لحاظ ماهیت و روش در شمار تحقیقات توصیفی - تحلیلی قرار می‌گیرد. زیرا در این گونه تحقیقات، پژوهش‌گر علاوه بر ارائه تصویری از آنچه هست، به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن نیز می‌پردازد.

۱-۴- پیشینه پژوهش

نگارنده با تحقیق و جستجوهای لازم در کتابخانه‌ها، سایت‌های اینترنتی، مراکز اطلاعات و پژوهش‌های علمی (ایران داک و سیکا و پایان‌نامه‌های موجود)، به این نتیجه رسیده که تاکنون پژوهشی در این زمینه انجام نشده است؛ تنها مقالاتی وجود دارد که می‌توانند تاحدی از پیشینه این پژوهش باشند از جمله: حسینی آباریکی و نوروزی مستعلی، سیدآرمان و منصور (۱۳۹۳) روایت کردی داستان شیخ صنعان و مقایسه آن با روایت عطار نیشابوری، که در فصلنامه میراث مکتوب چاپ شده است که به مقایسه یکی از روایت‌های کردی (گورانی) با داستان شیخ صنعان پرداخته است که می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای در موضوع پژوهش ذکر شود. اما تفاوت آشکاری با راوی این مقاله (که از کردهای سورانی-مهابادی است) دارد، هم در فرم داستان و هم در محتوا و پیام آن. در هر حال تاکنون پژوهشی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت امام احمدلطفی صورت نگرفته است.

۲- بحث و بررسی

۱-۲- عرفان

عرفان در لغت به معنای شناخت و شناسایی است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می‌خوانند. (انصاری، ۱۳۷۸: ۹) در توصیفی دیگر، عرفان به معنی «شناخت و آگاهی و درایتی است که بعد از جهل و نادانستن به دست می‌آید و یادکردنی است که بعد از فراموشی حاصل گشته باشد و در اصطلاح معرفت قلبی و شناخت خدای و عبادت عاشقانه وی است.» (حائری، ۱۳۸۶: ۷) عرفان شناختی حقیقت‌گرایانه و تلاشی عمل‌گرایانه فراتر از واقع‌گرایی حسی - عقلی و آرمان‌گرایی تصویری است از این رو این مرام با رازگونگی و غیب‌باوری آمیخته از «عشق» و «ذوق» و «اشراق» همراه است. نوعی روش برای حصول به حقیقت است که بر این فرض بنا شده است که عقل

و حواس پنجگانه به دلیل خطاهای ادراکی قابل‌اتکا نیستند و به‌تنهایی قادر به درک حقیقت نمی‌باشند و از این رو به نوعی تلاش برای ادراک بی‌واسطه حقایق نیاز است که بدان عرفان می‌گویند.

در عرفان دو اصطلاح معروف به نام مقام و حال یا سیر و سلوک سالک و عارف است. هریک از آن دو را مراتبی و پله‌هایی است برای رسیدن به حق. مقامات عرفانی را معمولاً هفت دانسته‌اند و یکی از مهم‌ترین مقام سالکان طریق عشق است. برجسته‌ترین چهره‌های عرفان اسلامی باب‌های مفصلی را به این امر اختصاص داده‌اند. شیخ عطارنیشابوری افزون بر طرح مسئله عشق در «منطق الطیر» به مناسبت‌های مختلف، عشق را دقیق، جامع و مشروح بیان کرده‌است. دیگر شاعران گلستان شعر و عرفان، حافظ و سعدی شیرازی در حد قابل‌توجهی مسئله را مدنظر داشته و به بیان آن پرداخته‌اند. اما عطار در پی اثبات عرفان عاشقانه بوده، عرفانی که تا دوره وی به دو طریق عابدانه و عاشقانه ترویج می‌شده‌است.

عرفان درحقیقت نوعی معرفت درونی از طریق کشف و شهود است. معرفت در لغت به معنی شناسایی است و در اصطلاح صوفیه، عبارت است از علمی که مبتنی بر کشف و تهذیب نفس باشد. (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۶۵۰) زرین‌کوب در کتاب «ارزش میراث صوفیه» می‌گوید: «حکمت صوفیه حکمت ذوقی است و آن که به چشم ذوق در اشیاء و احوال عالم نظرمی‌کند ملاک قبولش تسلیم قلب است نه تصدیق عقل، و کشف و شهود و الهام و اشراق در نزد وی بیشتر مقبولست تا برهان و قیاس و استدلال و استقراء.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

۲-۲- خلاصه داستان شیخ صنعان به روایت عطار

شیخ صنعان پیر بزرگ عصر خویش، صاحب کرامت، ریاضت و عبادت، کمال و پیشوای مردم زمان خویش بود و پنجاه سال در کعبه اقامت داشت و پنجاه بار حج رفته و کاملاً مقید به سنت و آداب شریعت اسلامی یعنی عرفان عابدانه بود. از قضای اتفاق، شیخ چندین شب در خواب‌های پریشان دید که در روم بر بتی سجده می‌کند. بالاخره برای تحقیق و تعبیر خواب، راه دشوار رفتن را با مریدان در میان گذاشت. یاران در سفر با وی همراه گشتند و به خاک روم قدم گذاشتند و همه‌جا سیر می‌کردند تا ناگهان در ایوانی دختر ترسائی دیدند چون آفتاب درخشان، چون نقاب سیاه از چهره بر گرفت آتش به جان شیخ انداخت و عشقش حتی ایمان و عافیت وی را به تاراج برد و رسوائی خرید. روزها شیخ معتکف کوی یار شد و پند و تهدید و ترغیب دوستان و دشمنان و حتی دختر ترسا کارساز نبود و شیخ چهار شرط دختر ترسا را قبول کرد: پیش بت سجده کردن، قرآن را سوزاندن، خمر نوشیدن و چشم از ایمان بر بستن. شیخ صنعان برای ازدواج با دختر ترسا شرط یک سال تمام خوکبانی را هم پذیرفت. پس از بازگشت مریدان و با اشاره یکی از مریدان بزرگ شیخ همگی به سوی روم برگشته و معتکف درگاه حق بوده و تیر دعایشان به هدف رسد و با اشارت سردار عارفان-رسول اکرم ص- شیخ گمراه از بند نفس رهاشد و به دین و عرفانش بازگشت.

در این لحظات به دختر ترسا در خواب الهام شد: «بشتاب و از پی شیخ روان شو» این الهام آتشی در جان دختر افکند و در طلب بی‌قراریش کرد و دنبال شیخ روان و دوان شد و هرچند:

شیخ او را عرضه اسلام داد غلغلی در جمله یاران فتاد

اما وصال محقق نگشت و دختر ترسا طاقت فراق یار و چنین قفس دنیایی را نیاورد و با عذرخواهی از شیخ، مرگ اختیاری را برگزید و به فنای حقیقت پیوست:

قطره‌ای بود در این بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز

این داستان در منطق الطیر با هدف اثبات و ترجیح و تعبیر عرفان عاشقانه، حول محور سه خواب می‌چرخد: خواب شیخ که در روم بتی راسجده می‌کند؛ خواب مرید پاکباز و دستگیری رسول اکرم و در نهایت خواب دختر ترسا رکه نوری در کنارش افتاده و باید به سوی روان شود و از وصال عشق خبری نیست بلکه عشق مجازی به فنا می‌انجامد. داستان آغاز و انجامی کاملاً عرفانی دارد. قهرمان اصلی شیخ صنعان، دختر ترسا و مرید پاکباز و دستگیری پیامبر اکرم (ص) است.

۲-۳- خلاصه داستان شیخ صنعان کردی به روایت مام احمدلطفی ۱ (به نثر روان)

شیخ صنعان، یکی از شیوخ بزرگ زمانه خویش، صاحب قدرت و مریدان زیادی بود. وقتی که عارف معروف، شیخ عبدالقادر غوث گیلانی برای اولین بار به بغداد رفت تمام شیوخ منطقه او را به ریاست شیخ الشیوخی پذیرفتند، به جز شیخ صنعان که خود را مقدم بر وی دانست و پایه و مقام خود را بالاتر از وی می‌دانست:

هوه‌لای دهقین هی ح‌ه‌زرتی غ‌ه‌وس ئ‌ه‌گ‌ه‌ر چوه‌ه‌ب‌ه‌غ‌دای‌ه‌، کوتی ره‌ئ‌سی ئ‌ه‌ول‌یام. ت‌ه‌و‌وی ش‌ئ‌خان‌ق‌ه‌بول‌یان‌کرد. ش‌ئ‌خی‌س‌ه‌نعان‌ئ‌ح‌ه‌وت‌ه‌زار‌مریدی‌بوو، ساح‌ئ‌ب‌دهستیش‌بوو،

۱- مام احمدلطفی (۱۳۶۲-۱۲۷۵) در روستای کهریز محمودآباد بوکان متولد شده و پس از مدتی به مهاباد کوچ کرده و تا آخر عمر در مهاباد زیسته است. لطفی از بیت خوانان و حکایت دانان و داستان‌گویی‌های معروف و محبوب در تاریخ شفاهی ادبیات کردی است. یکی از راولیان معروف و ناظم ادب کردی است که بیش از بیست داستان بلند شفاهی کردی به نظم خاص (بیت و حیران) از گنجینه ادب عامیانه از وی مضبوط و بجامانده و نقش بزرگی در حفظ و احیای این بخش ادب عامیانه کردی و ایرانی داشته است. مام احمد حافظه بسیار قوی داشته و بزرگان ادب خاص و عام کردی در ارتباط بوده و بسیاری از سوره‌های قرآن، گلستان و بوستان سعدی، بخش‌های بزرگی از خمسه نظامی و شاهنامه فردوسی را در حافظه داشته و در محافل عامه و خاصه، زینت بخش مجالس بوده است. در سراسر عمر پربرکت و طولانی‌اش و در اوج تواضع و بی‌ادعایی به حفظ و نظم آثار ادب عامیانه مبادرت ورزیده است.

زوریش پیر و ثیفناده و ردئان سپی بوو. زوریش پیواؤکی حقیقی و خوداشوناس بوو. کوتی: قهبولت ناکم به رهئسی هولیا. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۴۱)

یعنی: اول بار حضرت غوث وقتی که به بغداد رفت، گفت: رئیس اولیا هستم. تمام شیخان او را قبول کردند. شیخ صنعان را هفت هزار مرید بود، خیلی پیر و ازکارافتاده و محاسن سفید داشت. بسیار هم مردی حقیقی و خداشناس بود. گفت: به رئیس اولیا قبولت نمی‌کنم. به همین دلیل غوث گیلانی، شیخ صنعان را نفرین کرد و ضلالت و گمراهی وی را از درگاه خداوند خواستار شد. بین حضرت غوث و شیخ صنعان نزاع پیدا شد. به دعای بد غوث و کرامت و همت وی، دختر فننه‌انگیز و آشوبگر شاهرخ شاه - پادشاه فرنگ - هر روز به صورت مرغی زیبا بر شیخ صنعان ظاهر می‌شد و سپس به صورت انسان در می‌آمد. بعد از این که این ماجرا چند بار تکرار شد، شیخ سودازده و فریفته دختر شد. شیخ که همواره به ذکر و دف و قرآن بود، در ره جانان همه را باخت و ترک خانقاه و نماز کرد و تسبیح و سجاده را دور انداخت.

شیخ حال و اوضاع خویش را برای مریدان تعریف کرد و با توصیفات زیبایی دختر ترسا، گرویدن خود به دین ترسا را اعلام کرد و با دست کشیدن از مریدان و خانقا و سجاده و دف و ذکر و از دست دادن ایمان در نهایت عشق خود به دختر ترسا، به جرگه ترسایان پیوست و سوزاندن قرآن، زنا بستن، خوردن شراب و خوک وانی را برگزید و تلاش و زاری مریدان برای بازگشت شیخ بی‌ثمر ماند. دختر ترسا به شیخ قول داد که کشتی‌ای را برایش بفرستد که وی را به فرنگستان بیاورد. شیخ قبول کرد که به فرنگستان برود و تمام شرایطی که دختر برایش تعیین کرده بود انجام دهد. شیخ برای آخرین بار به میان مریدانش آمد و شرح حال خودش را بیان کرد که دیگر چیزی از ایمان برایش باقی نمانده و عشق دختر ترسا آن چنان گرفتارش کرده که ذکر و دف و قرآن را فراموش کرده است. گفت: حاشا از زن و فرزندان؛ زیرا حالم دگرگون شده و این مصیبت را تقدیر حق می‌دانم. اکنون شما بعد از من رو به درگاه خدا کنید و واسطه و وسیله‌ای برایم پیدا کنید و مرا به دختر ترسا شاد کنید. شیخ با مریدان اتمام حجت کرد و در انتظار رسیدن کشتی به لب دریا رفت.

دختر ترسا ماجرای خود و شیخ صنعان را برای پدرش تعریف کرد. پدر با شنیدن این خبر، کشتی را برای شیخ فرستاد. شیخ سوار بر کشتی به دیار معشوق فرنگستان رفت. شاه به همراه وزیران برای استقبال از شیخ صنعان به کنار دریا آمدند. شاه به شیخ صنعان گفت به شرطی که دست از ایمان برداری دخترم را به تو می‌دهم. شیخ با قبول کردن شرایط در آنجا زنا بست و شراب نوشید و به خوک‌چرانی پرداخت.

دو نفر از مریدان وفادار و با ایمان شیخ صنعان دریافته بودند که دواي درد گمراهی شیخ و کلید حل این مشکل در دست غوث گیلانی است. بنابراین خود را به درگاه غوث رساندند و دو سال بی‌مزد و منت در حضورش خدمت کردند.

حضرت غوث که از اول می دانست مقصود آنان چیست، بعد از گذشت دو سال مریدان را به حضور فراخواند و از ایشان پرسید: مقصود شما از این همه خدمتگزاری چیست و چه می خواهید؟ مریدان شیخ صنعان گفتند حضرت شیخ نیک می داند که ما چرا به این درگاه آمده ایم و چه می خواهیم. اکنون که شیخ صنعان به این حال و روز افتاده است درد و درمانش نزد شماست. ما شیخ خودمان را از تو می خواهیم و تمناداریم از درگاه خدا برای نجات شیخ دعا کنی.

غوث اندک در حال مراقبه فرورفت و گفت: اگر شیخی و درجه ارشاد می خواهید به شما بدهم. دست از این کار بردارید و وی را رها کنید. مریدان گفتند: غیرممکن است، ما از بارگاه شما خارج نمی شویم، درجه شیخی هم نمی خواهیم؛ تنها نجات شیخ خویش را خواستاریم. بالاخره غوث برای نجات شیخ صنعان دعای خیر کرد. مریدان را گفت به کنار دریا بروید و به ذکر و دفزدن پردازید. شیخ صنعان صدای شما را می شنود. دلش آگاه می شود و به دین اسلام برمی گردد.

مریدان به کنار دریا رفتند و حلقه ذکر بستند. شیخ صنعان صدای مریدان را شنید. سرش را بالا برد و به درگاه خدا دعا کرد. ناگاه به خویش آمد و در اندرونش آشوبی برخاست. زنار را دور انداخت و به کنار دریا شتافت. شهادتین را خواند و شیطان را نفرین کرد.

شیخ که همیشه سجاده ای بر دوش داشت آن را بر آب افکند و بر آن نشست. سجاده مانند کشتی به حرکت درآمد و شیخ را به سوی مریدان بازگرداند.

دختر شاهرخ شاه که آن روز برای گردش به کنار دریا آمده بود، وقتی حال شیخ صنعان را دید، طوفانی در دلش برخاست و نور ایمان در دلش تابیدن گرفت. او نیز بالاپوش خود را بر آب انداخت و گفت: «یا خدای شیخ صنعان!!». آن بالاپوش به صورت کشتی درآمد و دختر بر آن نشست تا به نزدیک شیخ صنعان و مریدان رسید. دختر ایمان آورد و مسلمان شد. همگی به حضور غوث گیلانی رفتند. شیخ صنعان از غوث طلب بخشایش کرد. حضرت او را بخشید و دختر را نیز به عقد وی درآورد.

۲-۴-۱- مؤلفه های عرفانی در منظومه شیخ صنعان ادب عامیانه کردی با روایت مام احمدلطفی

۲-۴-۱- شخصیت های عرفانی داستان

در داستان شیخ صنعان کردی شخصیت های موثر داستان متفاوت از روایت عطار است. علاوه بر شیخ صنعان، مریدان و دختر ترسا، غوث گیلانی و مریدانش، پدر دختر ترسا (پادشاه فرنگ) و لشکریان وی، نقش آفرینی می کنند.

- شیخ صنعان

شیخ صنعان را سرنمون ازلی آدم تعبیر کرده‌اند (آتش سودا، ۱۳۹۱: ۲۱) درباره شیخ صنعان، نوشته‌های فراوان و نظره‌های گوناگون ارائه کرده‌اند (از همه مفصل‌تر در مقدمه: شفیع کدکنی، ۶۵-۵۰: (که در اینجا نیازی به تکرار مکررات نیست). در ادبیات کتبی و عامیانه و فولکلور کوردی، بازتاب فراوانی داشته است. در روایت مام احمد لطفی شیخ بزرگ و پیوسته در ذکر و اوراد و خواندن قرآن و به اطاعت و عبادت مشغول:

شِخِیْکَ لَه شاری سه‌نغان بوو
به ده‌فه و زیکر و قورغان بوو
هه چی ده‌یکوت هه‌چوونان بوو
دوژمنی نه‌فس و شه‌یتان بوو
عاشق به کچی گاوران بوو. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۴۲)
شیخی در صنعان بود
به دف و ذکر و قرآن مشغول بود
هر چه می‌گفت هر (=همانا) چنان بود
دشمن نفس و شیطان بود.
عاشق دختر گبران بود. (همان: ۸۴)

- غوث الاعظم (شیخ عبدالقادر گیلانی)

عبدالقادر بن اَبی‌صالح جنگی دوست، به اعتقاد برخی در سال ۴۷۰ هجری قمری (ر.ک؛ شطنوفی، ۱۴۲۳ق.: ۱۷۱؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲م.: ۱۷۳) و به اعتقاد برخی دیگر در ۴۷۱ هجری قمری (ر.ک؛ جامی، ۱۳۷۰: ۵۰۷)، در «نیف» نزدیک گیلان (ر.ک؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۵) و به اعتقاد شطنوفی، در قریه «جیل» عراق زاده شد. نسب او به علی بن اَبی‌طالب می‌رسد (ر.ک؛ شطنوفی، ۱۴۲۳ق.: ۱۷۱) و این موضوع با اسم «جنگی دوست» در عنوان پدرش که معرف نژاد کُرد یا دیلمی است، مغایرت دارد (ر.ک؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۵). عبدالقادر به القابی نظیر «سید الطوائف»، «علم الأولیاء»، «شیخ الحنابله»، «غوث»، «غوث اعظم» و «باز آشه‌ب» معروف است. معروف‌ترین لقب او، «محبی الدین» است که بنا بر روایتی تمثیل‌گونه، این لقب را به دلیل زنده و شاداب کردن بیماری در حال مرگ که خود را دین اسلام معرفی کرده بود، به او دادند (ر.ک؛ جامی، ۱۳۷۰: ۵۱۹-۵۲۰؛ یافعی، ۱۴۲۷ق.: ۱۷۹ و نسخه خطی ترجمه خلاصه‌المفاخر، ۱۲۲۳ق.: ۶۴). (حسینی ورجی نیا: ۱۳۹۷)

مهم ترین بخش این روایت نقش آفرینی شیخ عبدالقادر گیلانی است که کاملاً متأثر از اندیشه و تصوف پیرامون راوی مام احمدلطفی است که در زمانه وی پیروان زیادی در این منطقه (مه‌باد) داشته و اکنون هم تاحدی دارد. در حالی که در هیچ یک از نسخه‌ها و حکایات شفاهی و کتبی پیرامون داستان شیخ صنعان چنین نقش غوث گیلانی دیده نمی‌شود. حتی آغاز روایت شیخ صنعان با ورود شیخ عبدالقادر به بغداد آغاز می‌شود (که قبلاً اشاره شد).

بالاخره مریدان برای نجات شیخ از پای نشستند تا اینکه دو نفر از مریدان با وفا و با ایمان به درگاه حضرت غوث رفتند و دو سال مشغول کار و خدمت‌رسانی و ریاضت در خانقاه بودند؛ تا بلکه حضرت غوث از گناهان شیخ صنعان چشم‌پوشی کرده و برای او دعا کند که دست از کفر بردارد و بار دیگر به آیین اسلام برگردد. در نهایت مریدان در این کار موفق شدند و اصرار آن‌ها باعث نجات شیخ گردید.

دو کس له مریدانی وهفادار و به دینی ش‌خ‌خی س‌نعان، چون خ‌ویان ده درگای ح‌زره‌تی غ‌ه‌وس هاویش‌ت. دوو س‌ال‌ان خ‌ه‌ریکی خ‌زم‌ه‌ت و ده‌رگا مال‌ی بوون. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۷۸)

dû kes le mrîdanî wefadar w be dîny şêxî senan, çun xoyan de dergay hezretî xews hawîşt. dû sallan xerîkî xizmet w derga mallî bûn.

دو کس از مریدان وفادار و از پیروان شیخ صنعان، خود را به درگاه حضرت غوث رساندند. دو سال مشغول خدمت‌گزاری در درگاه وی بودند.

در پایان منظومه شیخ صنعان می‌بینیم که مریدان دست بردار حضرت غوث نیستند و همین مریدان با دستور حضرت غوث در کنار دریا با برپایی حلقه ذکر با دعا و نیایش، باعث نجات شیخ صنعان و برگشتن ایشان به دین اسلام می‌شوند:

مریدان چون ه‌س‌ه‌ر ب‌م‌حرئ، ده‌ستیان به زی‌ک‌رئ کرد. ش‌خ‌خی س‌نعانی له‌وئ گوئ‌ی له ده‌نگی مریده‌کان بوو. س‌ه‌ری ه‌ل‌ئ‌نا و پاراوه له‌ه‌ر خودای. ه‌وش و ئ‌ه‌ق‌ل‌ی هات‌ه‌وه‌ه‌ر خ‌وی، خ‌اج و زینه‌اری فر‌ئ دا... (همان: ۷۹)

mrîdan çune ser behrê, destyan be zîkrê kird. Şêxî senanî lewê gwêy le dengî mrîdekan bû. Serî hellêna w parrawe le ber xuday. Hoş w eqllî hatewe ber xoy, xac w zînharî frê da

مریدان به لب دریا رفتند، شروع به ذکر کردند. شیخ صنعان از آنجا صدای مریدان را شنید. سر بلند کرد و به خدا التماس نمود. عقل و هوش سر جای خود برگشت و صلیب و زنار را دور انداخت ... اگر آغاز داستان با حضور و نفرین غوث گیلانی آغاز می‌شود پایان داستان هم، با حضور و نقش مهم وی به شادی و شادکامی می‌انجامد:

کچه ک هئش چاوی له و کاره بوو، هاته سه ر ل ئوی به حرئ. کوتی: یا خودای ش ئخی
س هنعانی.

کیژ چیدیکه هی نازانی

پووی کرد له ده رگای سو بجانئ

کوتی مه ده د یا خودای س هنعانی

چارش ئوه که هی هاویشته سه ر به حرئ، بوی بوو به که شتی و سواری بوو. به دوی دا پوی،
گه بیشت هوه ش ئخی. ئیمانی هئنا و موسولمان بوو. ت ئکرا چون ه خزم هت ح هز ره تی غ هوس.
شیخ خوی هاویشته پشتی. ح هز ره تی غ هوس دلئ ده گ هل چا کرده وه و به خشی. کچه ک هئشی لئ
ماره کرد. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۸۰).

دختر شاه رخ شاه (دختر ترسا) که آن روز برای گردش به کنار دریا آمده بود، وقتی حال شیخ صنعان
را دید، طوفانی در دلش برخاست و نور ایمان در دلش تابیدن گرفت. او نیز بالا پوش خود را بر آب
انداخت و گفت: «یا خدای شیخ صنعان». آن بالا پوش به صورت کشتی درآمد و دختر بر آن نشست تا
به نزدیک شیخ صنعان و مریدان رسید. دختر ایمان آورد و مسلمان شد. همگی به حضور حضرت
غوث رفتند. شیخ صنعان از حضرت غوث طلب بخشایش کرد. حضرت او را بخشید و دخترا را نیز
به عقد وی درآورد.

- مریدان

در متون عرفانی، یکی از مهم ترین بسامدها در لفظ و نقش مرید و مراد است. در تصوف شیخ و
شاگرد یا مرید و مراد گاهی دو بال یک پرنده اند که بدون یکی، ادامه حیات معنوی دیگری
میسرنیست. مولوی و شمس، از الگوهای تاریخ ساز عرفانی در مرید و مرادی هستند. «عقل و نقل از یک
طرف و عرفان و شهود از طرف دیگر، بر ضرورت استاد راه و انسان کاملی که پیر طریق قرار گیرد و
بین شاگرد و استاد سلوکی اش رابطه مریدی و مرادی باشد تأکید ورزیده اند. برخی حتی بدون خضر
راه، سیر راه ظلمات، و منهای معلم اخلاق و مهذب نفس، حرکت کردن را غیر ممکن دانسته اند یا
گرفتاری در گرداب مهیب دریای خروشان سیر و سلوک و برخورد با موانع علمی و عملی شمرده -
اند.» (رودگر، ۱۳۸۷)

در داستان شیخ صنعان در همه روایت های مختلف آن نقش چندتن از مریدان پاکباز آشکار است که
در بازیابی حیات معنوی شیخ نقش مهمی ایفا کرده اند. دو مرید جانباز برای شیخ را سرنمون دل
در عرفان تعبیر کرده اند (آتش سودا، ۱۳۹۱) و دیگر مریدان سرنمون ازلی نقاب اند که شیفته شخصیت
مقدس آب شیخ اند و پس از گرویدن شیخ به طرف دختر وی را رهامی کنند. (همان، ۱۳۹۱: ۲۰)

در روایت لطفی هم دونفر از مریدان پاکباز در پی شفای حال و برگشت شیخ صنعان ریاضت‌ها و رنج‌ها بر خود تحمیل کرده‌اند.

دو کس له مریدانی وهفادار و به دینی ش ئخی س هنعان، چون خ قویان ده درگای ح هزره‌تی غ هوس هاویشته. دوو سألان خ هریکی خزمهت و درگا مألئ بوون.

دوو سألئ هگرت هواو بوو، بانگی کردن، کوتی: له وهیدا ئ هنگوم هت له بوو چی ه ئ هو خزمهت دهکهن؟ کوتیان: ش ئخ له دردی ئ ئم ه حالئ یه، ئ ئم ه مریدی ش ئخی س هنعانین. ئیستاش که شیخی س هنانی وای ل ئهاتوو، ئ ئم ه ئ هو هی له ت ق دزانین. ئ هلانیش ئ ئم ه شیخی خ قومان له ت ق دهوئت هو. دهمان هوئ له درگای خودای ت وهقو پک هی ش ئخ ب ئت هو ه س هر حال و رئی و شوئنی جاران. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۷۸).

دو کس از مریدان وفادار و با دین شیخ صنعان، رفتند خود را به درگاه حضرت غوث انداختند. دو سال بی منت مشغول خدمت به درگاه حضرت غوث بودند.

غوث‌الاعظم که از اول می‌دانست مقصود آنان چیست، بعد از گذشت دو سال مریدان را به حضور فراخواند و از ایشان پرسید: مقصود شما از این همه خدمتگزاری چیست و چه می‌خواهید؟ مریدان شیخ صنعان گفتند حضرت شیخ نیک می‌داند که ما چرا به این درگاه آمده‌ایم و چه می‌خواهیم. اکنون که شیخ صنعان به این حال و روز افتاده‌است علتش را از شما می‌دانیم. ما شیخ خودمان را از تو می‌خواهیم و خواهشمندیم از درگاه خدا برای نجات شیخ دعا کنی.

ناخر مریده‌کانی ش ئخی س هنعانی دستیان هلن هگرت. جا ئ هگرت ح هزره‌تی غ هوس وای زانی، ت وهقوی ب ق شیخی س هنعان کرد، ب قی پاراوه جا کوتی: براله خودا روحمی به ش ئخی ئ ئوه کرد. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۷۸).

بالآخره مریدان شیخ صنعان دست‌بردار نبودند. وقتی حضرت غوث متوجه این موضوع شد. از درگاه خدا برایش دعای خیر کرد. گفت: خداوند شیخ شما را نجات داد.

-دختر ترسا-

دختر ترسا سرنمون ازلی حواست. شیخ با دیدن رویای دختر ترسا به دنبال نیمه گمشده خویش به روم می‌رود تا از بخش فراموش شده خود را که سال‌هاست در زهد پوشانده‌است نقاب بردارد. (آتش سودا، ۱۳۹۱: ۱۶)

در داستان شیخ صنعان روایت مام احمد، یکی از نکات بسیار اساسی در بحث دختر ترسا است که بیشترین حجم منظومه را به خود اختصاص داده‌است نرسیم و توصیف اغراق آمیز و عاشقانه رویای دختر ترسا از طرف شیخ است گویی همان نیمه گمشده وی است که دل و دین را از وی به یغما برده و او به این کار تن داده و تسلیم دل وهوای دختر ترسا است. (این توصیف‌ها به حدی است که در هیچ یک

از روایت‌های دیگر شیخ صنعان، حتی روایت عطار دیده‌نمی‌شود (شیخ برای به‌دست‌آوردن دختر ترسا پشت‌پا به همه مقدسات می‌زند):

دیم شمقاری خوش احواله

قولی بازو بندی لاله

دینی من بو وی به تاله

هاشا لهو ده‌فه و به‌رماله

عەشقی من کچی قه‌راله (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۴۴)

شنقاری خوش احوال را دیدم

بازو بند بازویش از لعل بود

دین و آیینم فدای او باد

حاشا از این دف و سجاده

معشوق من دختر پادشاست.

۲-۴-۲-ب-هرمال: «سجاده»، (شرف‌کندی، ۱۳۷۶: ذیل مدخل «ب-هرمال»).

«بافته‌های سنتی کردستان، انواع مختلفی دارند که با توجه به شیوه بافتن، می‌توان آن‌ها را چنین دسته‌بندی کرد: ۱- بافته‌های داری؛ منظور آن بافته‌هایی است که با کمک دستگاه "جولایی" بافته می‌شوند؛ همچون سجاده (برمال). برمال در یک یا دو قطعه بافته می‌شود. برمالی که یک قطعه است در گویش محلی به آن برمال "یک‌تخته" می‌گویند و مرغوب بودن آن به تار و پودهایش و تعداد کشکول‌هایی (تصاویر محراب مانند) است که دارد. معمولاً به صورت یک کشکولی، دو کشکولی و سه کشکولی است. این نوع برمال معمولاً در مهاباد و اطراف آن بافته می‌شود که طول و عرض آن به طور متوسط ۱/۲۰ و ۱/۵۰ و گاهی ۲ متر است» (معروف‌پور، ۱۳۹۲: ۳).

برمال به دلیل اینکه وسیله نمازگزار است و بر آن نماز می‌خواند و در مساجد همواره در صحن مسجد پهن شده‌اند، جایگاه خاصی دارد. گاهی به علت تبرک و تقدس بر روی جسد کسانی که می‌میرند برمال می‌اندازند. اما در داستان شیخ صنعان می‌بینیم که شیخ برای به‌دست‌آوردن دختر ترسا پشت‌پا به این مقدسات هم می‌زند و حاضر است برای به‌دست‌آوردنش دف و سجاده را هم کنار بگذارد و می‌گوید:

هاشا لهو ده‌فه و به‌رماله

عەشقی من کچی قه‌راله (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۴۴)

haşa lew defe w bermalle

eşqî min kçe qerralle

حاشا از این دف و سجاده

معشوق من دختر پادشاه است.

عناصر فولکلوریک متعددی به‌ویژه در ادبیات شفاهی در باب برمال در فرهنگ مردم کُرد وجود دارد، که در بیت شیخ صنعان کُردی به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

—بهرمال ب‌هشان‌دان: سجاده‌اش را بر شانه‌هایش انداخت. «کنایه از شخص زاهد و معبد است» (فتاحی قاضی، ۱۳۷۵: ۶۳).

ش‌ئ‌خ ه‌میش‌ه ب‌هرمال‌ئ‌ی ب‌هشان‌ئ‌وه بوو. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۷۹)

şêx hemîşe bermallî beşanêwe bû

شیخ همیشه سجاده بر شانه‌هایش بود.

و یا نمونه دیگری از آن:

ب‌هرمال ل‌ه‌س‌ه‌ر ئ‌او: سجاده روی آب، کنایه از کسی است که مقدس است یا تظاهر به تقدس و تقوی می‌کند. در اصطلاح ادبی به معنی کاری خطرناک کردن است. اما در اینجا نوع کرامات و کارخارق العاده‌ی شیخ را مدنظر دارد.

ب‌هرمال‌ئ‌ی هاویش‌ته‌س‌ه‌ر ب‌ه‌حرئ‌ئ‌، ب‌ؤ‌ی بوو ب‌ه‌ک‌ه‌شت‌ئ‌ی و سواری بوو. (همان: ۷۹)

bermallî hawîşte ser behrê, boy bû be keştî w swarî bû.

سجاده‌اش را به دریا انداخت، تبدیل به کشتی شد و سوار آن شد.

—ب‌هرمال فرئ‌ئ‌دان: با قداستی که برمال دارد، شیخ به مرحله‌ای می‌رسد به‌خاطر معشوقش دست از همه اعتقادات و مقدساتش برمی‌دارد تا بتواند دل معشوق را به دست بیاورد. بنابراین یکی از کارهایی که به خواسته دختر ترسا انجام می‌دهد، دورانداختن برمال به معنی دیگر یعنی اینکه از دین اسلام برمی‌گردد.

ش‌ه‌رت و ش‌ؤ‌تمان ت‌ه‌واوه

من ق‌ه‌ولم ب‌ه‌ت‌ؤ‌ داوه

ت‌ؤ‌ ب‌هرمال‌ئ‌ت فرئ‌ئ‌ داوه (همان: ۷۲)

şert w şotman nemawe

mn qewlim be to dawê

to bermallit frrê dawê

شرط و قرار ما تمام و کمال است

من به تو قول داده‌ام

تو سجاده را دو انداخته‌ای

اغراق آمیزترین بخش سجاده برآب افکندن - که بیشتر به افسانه نزدیک می‌شود تا کرامات - آخرقصه است که پس از بازگشت شیخ، دختر ترسا به دنبال وی است تا به دریا می‌رسد شیخ و یارانش سوار بر کشتی شده و دور شده‌اند. دختر ترسا پارچه چادرمانندش را مثل سجاده برآب می‌افکند و چون کشتی بر آن سوار می‌شود تا به شیخ می‌رسد:

کیژ چیدیکه ی نه ده زانی

روی کردله درگای سوبحانی

کوتی: مددیا خودای سه نغانی (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۸۰)

دختر که بیشتر از این‌ها از اسرار بی‌خبر بود به درگاه خدای سبحان، آه و ناله کرد گفت: مدد (دستگیرم باش) ای خدای شیخ صنعان!

چار شیوه که ی هاویشته سه ربحری، بوی بو به کشتی و سواری بو، به دوای دا رویشت گه یشته شیخی، ایمانی هیناوموسولمان بو...

دختر ترسا، بر چادرش (سجاده مانند) یوارشده ماند کشتی، خود را به شیخ رساند و مسلمان شد.... اینجا یادآور سجاده برآب افکندن بایزید بسطامی و سجاده برهوا افکندن رابعه عدویه است که گفت: بیا تا بر آن نماز کنیم.

۲-۴-۳- عشق

عرفان اسلامی به تعبیر شفیعی کدکنی « تصوف، برخورد هنری با مذهب است یا تجربه عرفانی، بینش هنری نسبت به دین است » (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۹) به عبارت دیگر، « اگر تار و پود متون عرفانی (زبان و بیان صوفیان و آثار ایشان) را بررسی کنیم، در نهایت به یک نقطه یا محور می‌رسیم و آن محور یا نقطه مرکزی، عشق نام دارد. چراکه در این مکتب هدف غایی از تحمل رنج‌ها، ریاضت‌ها و زندگی، وصال حق است و عشق به وصال حق یا محبوب هدف واقعی زندگی و سعادت‌مندی بشری است. » (کاکه‌رش، ۱۳۸۷)

ریشه عشق را از " عشقه " دانسته‌اند، عشقه نام گیاهی است که در زبان فارسی به آن " پیچک " می‌گویند این گیاه به دور گیاهان می‌پیچد و آن‌ها را زرد و خشک می‌کند، عشق نیز با وجود عاشق چنین می‌کند. هرچند برخی از فرهنگ‌ها ریشه واژه عشق را عربی دانسته‌اند اما در این مورد سند معتبری در دست نیست. قرآن مجید و احادیث بزرگان دین قدیمی‌ترین منبع مسلمانان است که از عشق بحث شده است. در قرآن و احادیث به جای واژه عشق کلماتی نظیر حب، محبه، ود، هوی و ... آمده است. پورنامداران در مقدمه بحث عشق و غزل از کتاب «در سایه آفتاب» می‌نویسد: «عشق تجربه عاطفی شدید است که معنی تعریف‌ناپذیری و وصف‌ناشدنی آن به قول عین القضاة همدانی در زیّ عبارت در نمی‌آید تا فارغان عشق از آن نصیبی یابند (عین القضاة، ۱۳۶۹: ۱۲۵). غزالی هم در کیمیای

سعادت، محبت و عشق را از هم تفکیک نمی‌کند. محبت و عشق به خدا را از لوازم سلوک باطنی و اخلاص می‌داند و عشق را محبت زیاد معرفی می‌کند و در تبیین و توجیه دوست‌داشتن خدا می‌گوید: «بدان هرچه لذت‌بخش‌تر باشد، محبوب و دوست داشتنی است و میل و رغبت انسان به چیزهای دوست داشتنی را محبت می‌گویند و اگر رغبت زیاد باشد، عشق نامیده می‌شود... و باید دانست لذت‌ها تابع ادراک می‌باشند.» (غزالی، ۱۳۶۹: ۲۴۰)

در روایت شیخ صنعان مام احمدلطفی تمامیت داستان حول محور عشق می‌چرخد. در واقع درون مایه داستان عشق است. اگر عطار در پی اثبات حقانیت عرفان عاشقانه است در بازآفرینی احمدلطفی گاه چنان غرق عشق مجازی و توصیف و تمایل به دختر رومی است راوی و قهرمان و شنونده فراموش می‌کند که عرفانی یا مقدساتی در کار است.

مهم‌ترین انگیزه این سیر و حرکت و داستان، عشق است. نکته مهم در این روایت مسائل فرهنگی پیرامون داستان و تأثیرگذاری در فرم و محتوای آن است. روایت‌های مجازی در ذهن و اندیشه احمدلطفی بسیار متنوع و به‌روز است و به‌تبع همین ذهنیات، بر روایت شیخ صنعان وی تأثیر زیادی گذاشته است.

مام احمدلطفی در توصیف الفاظ و صحنه‌های عاشقانه، گاه یادآور نظامی گنجوی در داستان لیلی و مجنون و خسرو و شیرین است - که گویی خود قهرمان داستان یا فرهاد و مجنون است؛ مام احمد انگار احوال عاشقانه خود با محبوبش را به‌تصویر می‌کشد و نمودهای عرفانی گاه فراموش می‌شود. نکته‌ای که جنبه عرفانی قوی دارد و در فرهنگ تصوف تاحدی پذیرفته و اکنون هم از آن دفاع می‌کنند توجه به عشق مجازی برای پیوند و تمرین عشق حقیقی است.

۲-۴-۴- سفر

سیر و سلوک و سفرهای روحانی از درون‌مایه‌های اصلی تصوف و عرفان است و سیر و سفر جسمانی برای در جستجوی راه و روش و کمال، از عادات و اصول اساسی در این مکتب‌هاست. در این سفرهاست که چشم و دل سالک به روی واقعیت‌ها و گاه حقیقت‌ها باز می‌شود. گاهی در این سفرها سالک به مرشد کامل و خضر وقت خود دسترسی پیدامی‌کند.

بایزید اندر سفر جُستی بسی تا بیابد خضرِ وقتِ خود کسی

(۲۲۳۱/۲)

در روایت مام احمد حرکت و سیر و سلوک مدام است. سفر غوث گیلانی به بغداد، شیخ صنعان به فرنگستان، دختر ترسا به دیار صنعان، مریدان شیخ صنعان به نزد غوث گیلانی و...

ناگفته پیداست از آداب مهم این سفرهای روحانی و جسمانی، ریاضت‌های طولانی و شاقه است تا هرکس در حد خویش به مطلوب خود دست‌یابد. در این روایت، ریاضت‌های شیخ صنعان در دیار روم، دو مرید پاک‌باز در درگاه غوث، مریدان در پی شیخ صنعان و... از نوع ریاضت‌های سفره است.

۲-۴-۵- دریا و کشتی

در میان تمثیلات مولانا «دریا» ۱۰ بار تکرار نمادین دارد و در مفاهیم وحدت، ذات الهی، اسرار الهی، وجود بی‌کران، حقیقت وجود، حضرت حق، ذات حق، حقیقت کاربرد دارد. عارفان دریا را مظهر حق تعالی و اسماء و صفات او دانسته‌اند و مثنوی مولانا نیز از کاربرد این تعبیر بی‌بهره نبوده است. «در اشعار مولانا نشانه «دریا» یک نشانه عادی نیست به تعبیری یک کلان نماد است.» (محمدی، ۱۳۹۴: ۱۵۳)

کریم زمانی از قول اکبرآبادی آورده است: «منظور مولانا از دریا در این بیت دریای وحدت حق تعالی است. نمی‌خواهد اسرار عشق را برملا کند، بلکه سربسته می‌گوید تا فقط اهلش دریابند.» (همان: ۱/۵۵۶)

من چو لب گویم، لب دریا بود من چو لا گویم، مراد الا بود

(۱۷۵۹/۱)

آب نماد وصال است: مولانا در قصه صدر جهان حال عاشق صادق را به حال بیمار مستسقی تشبیه می‌کند و می‌گوید آب وصال آن معشوق «صدر جهان» او را به سوی خود می‌کشد، زیرا آن عاشق تشنه وصال و دیدار او بود و در عین حال می‌دانست که همین وصال ممکن است اسباب قتل او را فراهم سازد. (زمانی، ۳/۱۳۸۷: ۹۹۹)

گفت: من مُستسقی‌ام آبم کشد گرچه می‌دانم که هم آبم کشد

(۳۸۸۴/۳)

منظور از آب، روح است و آبِ آبِ ذات حضرت احدیت است. در بیت دوم منظور از روح، روح حیوانی است و روح دوم لطیفه ربّانی است که شناخت آن به وسیله عقول و اذهان میسر نیست. (همان: ۳۱۷)

ای تو در کشتی تن، رفته به خواب اب را دیدی، نگر در ابِ اب

اب را ابی ست کو می‌راندش روح را روحی ست مو می‌خواندش

(۱۲۷۴/۳)

کشتی نماد جسم است: در کشتی تن به خواب رفته‌ای به ژرفای آب روح توجه کن. (زمانی، ۱۳۸۷/ ۳: ۳۱۶)

ای تو کشتی تن، رفته به خواب آب را دیدی، نگر در آب
(۱۲۷۳/۳)

مراد از «نوح» در بیت زیر انسان کامل و صاحب تصرف است. (همان / ۵: ۷۳۱)
کوه‌ها را هست زین طوفان فُضوح کو امانی؟ جز که در کشتی نوح
(۲۶۵۵/۵)

در روایت احمدلطفی، دریا و کشتی و سیروسفر و حرکت بر روی آن بات عابیراغراق آمیزتوأم است. پس از تصمیم شیخ و حرکت به دیار معشوق رومی راهی جز دریا به نظر نمی‌آید و در اولین برخورد با کشتی و دیدن تصویری بر کشتی که نمادی از دیاریار بود:

س لّ اوی له عه کس هکه کرد و چوو ده ک هشت ئک هوه. ک هشت ئک ه له حاست خوی گ هراوه.
گ هیشت ه هره نگستان. پادشاش ده گ ه لّ و وزیران هاتبوه ق هراغ ب همری. ش ئخ داب هزی به
س هت ئ ئحت ئیرام، هاته کن پادشای، کوت:

له گ ه لّ م پکه ش هرت وق هراه

چ بکه م من چاره م ب ئ چاره

ق هرام کردوه له گ ه لّ یاره

له پشت ب هستم زینهاره

کاری من ب هر ب هرازان ه، دیاره

روحم پیر و ئختییاره (فتاحی قاضی، ۱۳۴۶: ۶۹-۶۸)

به تصویری که به جلوی کشتی آویزان شده بود سلام کرد و داخل کشتی شد. کشتی از همان نقطه برگشت، تا به فرنگستان رسیدند. پادشاه هم با وزیران به کنار دریا آمده بود. شیخ با صد احترام پیاده شد، نزد پادشاه آمد، به پادشاه گفت:

با من شرط و قراری بکن

چه کنم که چاره‌ای ندارم

با یار قرار گذاشته‌ام

که زنار بر پشت ببندم

پیداست که کار من خوک‌چرانی است

روحم پیر و ناتوان است.

۳- نتیجه گیری

در یک جمع بندی می توان گفت: عشق یکی از مقامات عرفانی بوده و ابزار شناخت آن حسی، عقلی و شهودیست و از راه های وصول به کمال و حقیقت است. بدیهی است روایت های متفاوت و گوناگون داستان شیخ صنعان از اقوام مختلف پس از عطار نیشابوری، همه متأثر از وی هستند. در زبان و گویش های متفاوت کردی، چندین روایت وجود دارد. در روایت عامیانه و منظوم (بیت) مام احمدلطفی، با تمام تأثراتی که از اصل داستان عطار دارد تلاش شده بازآفرینی به تناسب فرهنگ تصوف پیرامون راوی (تصوف کردستان در عصر حاضر) به زیبایی و با هنرآفرینی صورت گیرد. اگر عطار در پی اثبات حقانیت عرفان عاشقانه است در بازآفرینی احمدلطفی گاه چنان غرق عشق مجازی و توصیف و تمایل به دختر رومی است راوی و قهرمان و شنونده فراموش می کند که عرفانی یا مقدساتی در کار است. (بخش مجازی بسیار پررنگ تر است). اغراق آمیزترین بخش سجاده برآب افکندن - که بیشتر به افسانه نزدیک می شود تا کرامات - تا آخر قصه چند بار مکرر است. مهم ترین بخش این روایت نقش آفرینی شیخ عبدالقادر گیلانی است که کاملاً متأثر از اندیشه و تصوف پیرامون راوی مام احمدلطفی است که در زمانه وی پیروان زیادی در این منطقه (مهاباد) داشته و اکنون هم تاحدی دارد. اگر آغاز داستان با حضور و نفرین غوث گیلانی آغاز می شود، پایان داستان هم، با حضور و نقش مهم وی به شادی و شادکامی می انجامد. در حالی که آغاز و انجام روایت عطار، خواب است کو دستگیر و یاور و راهنمای مریدان برای رهایی شیخ عطار، حضرت محمد (ص) است اما در اینجا، با غوث گیلانی است.

منابع و مأخذ

۱. آتش سودا، محمدعلی، (۱۳۹۰)، شعر پژوهی (بوستان ادب - علوم اجتماعی و انسانی)، تابستان ۱۳۹۱، دوره ۴، شماره ۲، پیاپی ۱۲ (صص ۱-۲۲)
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۱)، دفتر عقل و آیت عشق، جلد دوم، طرح نو، تهران.
۳. انصاری، قاسم (۱۳۷۹)، مبانی عرفان و تصوف، تهران: طهوری.
۴. پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۱) دومجدد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، درسایه آفتاب، تهران: سخن.
۶. حائری، محمد حسن، (۱۳۸۶)، مبانی عرفان و تصوف و ادب پارسی، تهران: علم.
۷. حسینی آباریکی، سیدآرمان و نوروزی مستعلی، منصور (۱۳۹۳) روایت کردی داستان شیخ صنعان و مقایسه آن با روایت عطار نیشابوری، فصلنامه آینه میراث، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۵۵ (صص ۴۹-۷۷)
۸. حسینی، مریم و رجیبی نیا، مریم (۱۳۹۷)، احوال و آثار عبدالقادر گیلانی و بررسی و مقایسه پیرنامه‌های نوشته شده درباره او تا قرن ۱۰ ه. ق دوره ۲۲، ش ۷۵، صص ۷-۴۰.
۹. رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، تهران: علمی.
۱۰. رودگر، محمدجواد (۱۳۸۷)، رابطه مرید و مراد در تراوی نقد، فصلنامه کتاب نقد، س ۴۷، ش ۴۷.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.
۱۲. زمانی، کریم (۱۳۸۷)، شرح جامع مثنوی شریف، جلد ۱، تهران: انتشارات علمی.
۱۳. ----- (۱۳۹۰)، شرح جامع مثنوی شریف، جلد ۲ تهران: انتشارات علمی.
۱۴. ----- (۱۳۸۷)، شرح جامع مثنوی شریف، جلد ۳ تهران: انتشارات علمی.
۱۵. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.
۱۶. عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله (۱۳۶۹)، تمهیدات، شرح دکتر عفیف عسیران، تهران: منوچهری.
۱۷. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۸)، اربعین، ترجمه برهان الدین حمدی، تهران: اطلاعات،
۱۸. ----- (۱۳۷۱)، کیمیای سعادت، به تصحیح احمد آرام، تهران: گنجینه.
۱۹. کاکه رش، فرهاد (۱۳۸۷)، دیدگاه‌های عرفانی سنایی متأثر از غزالی، فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی.
۲۰. محمدی، یداله (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «نشانه‌شناسی غزلی از مولانا»، مطالعات عرفانی (مجله علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات کاشان، ش ۲۱.
۲۱. یثربی، سید یحیی (۱۳۸۴)، عرفان نظری، قم: نشر بوستان کتاب.

A Study on Some Mystical Components of the Verse Novel of “Sheikh Sanān” in
Kurdish Folk Literature with the Narration of Mām Ahmad-e-Lotfi

Nasrin Rukesh¹, Farhad Kakarash², Mehry Pakzad³

PhD Student, Persian Language and Literature, Mahabad Branch, Islamic Azad

University, Mahabad, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mahabad

Branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran. * Corresponding Author,
farhad_kakarash@yahoo.com

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mahabad

Branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran

Abstract

The foundations of mysticism and sufism are among the most important themes of Islamic culture, Persian and Kurdish literature which have been widely reflected in the works of great Kurdish literature and mysticism, especially in Kurdish folk literature. Mām Ahmad-e-Lotfi, one of the narrators of this story in the form of folklore (oral literature) named as "Beit-e-Kurdi"(Kurdish Verse) which is narrated under the influence of Attar’s Sheikh Sanān, but in terms of anthropology and sociology with a combination of Attar’s mysticism and mystical beliefs of the narrator's period and geography. He has presented a different mystique. This article has been written with the aim of considering the mystical components of the Verse Novel of “Sheikh Sanān” in Kurdish folk literature according to Mām Ahmad-e-Lotfi’s narration. The method of this research is descriptive-analytical method. The findings of the article show that the Kurdish story of Sheikh Sanān has some differences both in form and content, which indicates the cultural and strong influences and developments of mystical culture in various periods of history. Changes in important influential personalities and even some mystical rites are obvious.

Keywords:

Sufism, Mysticism, Sheikh Sanān, Kurdish Folk Literature, Mām Ahmad-e-Lotfi.